

ثروت و قدرت:

مرکانتالیسم و ناسیونالیسم اقتصادی^۱

دیوید بالام و مایکل وست

ترجمه: سیدامیر نیاکویی^۲

مرور کلی

مرکانتالیسم کهن‌ترین و از منظر تاریخی احتمالاً مهم‌ترین رویکرد تئوریک در اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌باشد. تمرکز اصلی در مرکانتالیسم، مشکل امنیت و نقش دولت و بازار در فراهم آوردن و حفظ نمودن امنیت ملل در اشکال گوناگون آن می‌باشد. این گفتار با بررسی سه جنبه مرکانتالیسم آغاز می‌گردد، مرکانتالیسم به عنوان یک مقطع زمانی در تاریخ جهانی، مرکانتالیسم به عنوان یک فلسفه سیاسی یا جهان‌بینی که در مقطع مذکور گسترش یافت و در نهایت مرکانتالیسم به عنوان مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اعمال دولت که از این فلسفه سیاسی منتج می‌شوند.

همان‌طوری که اقتصاد و جوهر امنیت ملی و وسایل لازم برای حصول امنیت ملی در گذر زمان تغییر نموده است، مرکانتالیسم نیز در گذر زمان ثابت بر جای نمانده است. این گفتار تاریخ تفکرات مرکانتالیستی را از ریشه‌های ابتدایی آن - مرکانتالیسم کلاسیک - تا توسعه آن در شکل ناسیونالیسم اقتصادی و در نهایت تا اشکال متأخر نئومرکانتالیسم معاصر دنبال می‌کند. هنگامی که درباره مرکانتالیسم و چهره‌های گوناگون آن مطالعه می‌نمائید، سعی کنید دریابید که چرا و چگونه این اشکال مختلف مرکانتالیسم متفاوتند و چه چیزی در تمام آنها مشترک است

۱- منبع:

Balaam , David & Veseth , Michael (2001) *Introduction To International Political Economy ; Wealth and Power : Mercantilism and Economic Nationalism*. Preticehall.

۲- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، Niakoee@Yahoo.Com

که همه را عناصر یک رویکرد خاص در اقتصاد سیاسی بین‌الملل (رویکرد مرکانتالیسم) می‌سازد.

تنوری آنگلو آمریکایی به کشورهای غربی می‌آموزاند که اقتصاد بنابه طبیعت خود یک بازی حاصل جمع مثبت است که در آن همه می‌توانند برنده باشند. تاریخ جوامع آسیایی به بسیاری از کره‌ای‌ها، ژاپنی‌ها و سایر ملل می‌آموزاند که رقابت اقتصادی شکلی از جنگ است که در آن برخی برنده می‌شوند و دیگران بازنده. قوی بودن به مراتب بهتر از ضعیف بودن است و دستور دادن بهتر از اجرای اوامر. با این منطق، راه قدرتمند بودن و دستور دادن و توانایی و استقلال داشتن، در نظر گرفتن تفاوت میان ما و دیگران است. این دیدگاه برای کره‌ای‌ها هنگامی که به ژاپن فکر می‌کنند برای کانادایی‌ها، هنگامی که به آمریکا فکر می‌کنند، برای بریتانیا هنگامی که به آلمان فکر می‌کند و برای ژاپنی‌ها و چینی‌ها هنگامی که به مداخلات اروپاییان در رابطه با ملت‌هایشان می‌اندیشند، صادق است (فالوس^۱، ۱۹۹۴: ۲۳۱).

حقوق اقتصادی ما در حال ضایع شدن می‌باشد. اگر ما به دنبال حفظ حقوق خود می‌باشیم، باید به سرعت از توان دولت در گسترش صنایع، استفاده از ماشین‌آلات در تولید و ارائه موقعیت کاری به کارگران کشور استفاده کنیم (ریچ^۲، ۱۹۹۱: ۳۰). مرکانتالیسم یک رویکرد ثنوریک می‌باشد که یکی از مبانی زور و قدرت تمامی دولت‌ها - ایجاد ثروت و قدرت به منظور حفظ امنیت و استقلال ملی - را تبیین می‌کند. هر کجا که نگرانی عمده‌ای راجع به تهدیدات خارجی امنیت اعم از نظامی، اقتصادی و یا فرهنگی یافت شود، می‌توان شواهدی از تفکرات مرکانتالیستی را پیدا نمود.

به طور خاص، مرکانتالیسم به عنوان تلاش‌های دولت به منظور توسعه صادرات و محدود نمودن واردات تعریف می‌گردد که بوسیله آن مازاد تجاری که موجب قدرت و ثروت است حاصل می‌گردد.^(۱) در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ما علاقه‌مندیم که مرکانتالیسم را در مفهومی وسیع‌تر مورد تأمل قرار دهیم و از آن تحت عنوان رویکردی ثنوریک که امنیت را در مرکزیت نگرانی‌ها و دغدغه‌های ملل قرار می‌دهد، نام ببریم. امنیت ملی از طرق مختلفی از جمله ارتش‌های خارجی، شرکت‌های برون مرزی و تولیدات آنها، تسلط بیگانگان بر قوانین بین‌المللی و نهادها و

۱ - Fallows

۲ - Reich

حتی بوسیله مجلات، فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی برون‌مرزی که ممکن است انسجام فرهنگی و اجتماعی یک ملت را سست نمایند، می‌تواند مورد تهدید واقع گردد.^(۲)

مرکانتالیسم از منظر تاریخ، فلسفه و سیاست دولت

اصطلاح مرکانتالیسم در گفتمان اقتصاد سیاسی بین‌الملل^۱ در سه شکل بکار می‌رود. بعضی مواقع به مقطعی از تاریخ اشاره می‌کند، برخی مواقع بیانگر یک دیدگاه نظری یا فلسفی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌باشد ولی اکثر مواقع این اصطلاح به منظور بیان سیاست‌ها و اعمال دولت که هدف آن حفظ امنیت و استقلال - به‌ویژه از جهت اقتصادی می‌باشد - به کار می‌رود. ما این سه جنبه مرکانتالیسم را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و سپس به بررسی تحول و تطور این اندیشه در گذر زمان می‌پردازیم.

مقطع مرکانتالیستی تاریخ عمیقاً با برآمدن دولت - ملت‌های مدرن در اروپا از قرن پانزده تا قرن هجدهم پیوند می‌خورد.^(۳) در این مقطع است که ایده دولت‌سازی و دخالت دولت در اقتصاد به منظور امنیت دولت - ملت برجسته می‌شود. یک ملت مجموعه‌ای از افراد است که بر پایه پیشینه قومی، زبانی و تاریخی و یا عوامل دیگری که آنها را اعضای یک جامعه سیاسی مشترک می‌سازد، بنا شده است.^(۴) دولت یک موجودیت قانونی است که از منظر تئوریک از مداخله خارجی، آزاد و مصون می‌باشد و انحصار استفاده از خشونت فیزیکی را در جامعه دارد و حاکمیت که اقتدار سیاسی نهایی بر مردم در یک قلمرو تعریف شده است را، اعمال می‌کند.^(۵) دولت - ملت‌های جدید نیازهای متفاوتی داشتند که از طریق ابزارهای خشونت‌آمیز و یا مسالمت‌آمیز قابل حصول می‌بود. همان‌طور که تاریخ جنگ‌های اروپایی در این مقطع به وضوح نشان می‌دهد، ترس از جنگ و خشونت همواره واقعی بوده است. امنیت تبدیل به اولین وظیفه دولت گردید به این دلیل که حصول عدالت، رونق و یا صلح داخلی در صورتی که اشغالگران خارجی می‌توانستند تمام این‌ها را از بین ببرند، بی‌معنا به نظر می‌رسید. با این حال حفظ امنیت پرهزینه بود. به پا داشتن نیروهای مسلح و تجهیز آنها هزینه‌های گزافی را به همراه داشت. به مرور روشن شد که کلید قدرت، ثروت است و کلید حفظ ثروت، توان مصون نگه داشتن آن می‌باشد بدینگونه فلسفه سیاسی مرکانتالیسم شکل گرفت.

ثروت و قدرت در مرکانتالیسم در هم آمیخته شده‌اند آنها می‌توانند موجد یک چرخه سعادت

باشند که در آن قدرت، ثروت می‌سازد و این ثروت قدرت را افزایش می‌دهد که باعث افزایش مجدد ثروت می‌گردد، لذا ملت روز به روز مصون‌تر و مرفه‌تر می‌گردد. با این حال ثروت و قدرت می‌توانند حلقه فلاکت نیز ایجاد کنند. قدرت ناکافی به معنای از دست دادن ثروت برای سایر دولت‌ها می‌باشد. هرچه یک ملت فقیرتر باشد، ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌گردد. این حلقه فلاکت و فقر به یک وضعیت فاجعه‌آمیز منتهی می‌گردد همانطور که حلقه (سیکل) قبلی به موفقیت و سعادت منجر می‌گردید. شما کدامیک را انتخاب می‌کنید؟ ثروت، قدرت و امنیت یا فقر، ناتوانی و وابستگی؟

دولت‌های اروپایی نوپا، سیاست‌های مرکانتالیستی را که به دنبال حصول ثروت از طریق تجارت - افزایش صادرات و کاهش واردات - بود را دنبال نمودند. مرکانتالیست آلمانی، جوهان بچر^۱، گفته بود که همواره فروختن کالاها به دیگران بهتر از خریدن از آنها می‌باشد به این دلیل که اولی مزیت‌های مشخص و دومی مضرات اجتناب‌ناپذیری را به همراه می‌آورد (رول^۲، ۱۹۵۶: ۶۸). در آن وقت، مازاد تجاری قدرت و ثروت را ایجاد نمود با این حال وابستگی ظاهراً از نظر سیاسی و اقتصادی دولت را تضعیف می‌نمود.

بودجه دولت‌ها معمولاً برای تشویق تولید کالا جهت صادرات به کار می‌رفت به عنوان مثال جین بیتست کلبرت^۳، وزیر کینگ لوئیس چهاردهم^۴، تجهیزات دریایی را به منظور ساختن کشتی‌ها و بنادر از هلند وارد نمود. برای ایجاد جاده‌ها منابع مالی فراهم آورد و معافیت مالیاتی، یارانه و تعرفه‌های وارداتی را بر صادرکنندگان برخی از کالاها گران‌قیمت فرانسه از جمله پارچه، ابریشم و بلور آلات اعمال نمود. منبع دیگر ثروت برای شاه و دستگاه خزانه‌داری اش شمش‌های طلا و نقره حاصله از مستعمرات در جهان جدید بود.

این شکل اولیه مرکانتالیسم که بر دست‌یابی ثروت از طریق گسترش صادرات و کاهش واردات تمرکز دارد، مرکانتالیسم کلاسیک نامیده می‌شود به این منظور که از سایر اشکال تفکر مرکانتالیستی متمایز گردد. با افزایش تجارت میان ملل، فرصت‌های رقابت اقتصادی و سیاسی نیز فزونی گرفت. دولت‌های نوپا اغلب مجموعه‌ای از سیاست‌های حمایتی تجاری و مالی را به

۱ - Johann Becher

۲ - Roll

۳ - Jean Baptiste Colbert

۴ - King Louis XIV

همراه سایر ابزارهای اقتصادی در راستای افزایش ثروت و توان نظامی به کار می‌گرفتند، مع‌هذا سیاست‌هایی که هر پادشاه برای ایجاد ثروت و حصول امنیت ملی اتخاذ می‌نمود معمولاً توسط سایر دولت‌ها به عنوان تهدید نگریسته می‌شد.

بنابراین در یک محیط رقابتی اقتصادی و مخاصمه‌آمیز سیاسی، کامیابی اقتصادی هر دولتی معمولاً توسط دول رقیب به عنوان شکست و از دست دادن فرصت ارزیابی می‌شد. علاوه بر این‌ها از آن رو که همواره یک مقدار معینی شمش طلا وجود داشت، دولت‌ها احساس می‌کردند که داشتن میزان بیشتر به مراتب مفیدتر است. این نوع نگاه که قدرت را با معیار سود و زیان مطلق در رابطه با تجارت و خزانه می‌نگرد، باعث تقویت باوری شد که جنگ را شاخص دائمی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌دانست.

نظام استعماری به همراه نیروی نظامی، تبدیل به ابزاری مهم در تلاش‌های مرکانتالیستی به منظور کنترل تجارت گردید. مستعمرات به عنوان بازارهای انحصاری برای کالاهای کشور مادر و همچنین منبع مواد خام و نیروی کار ارزان مورد استفاده قرار گرفتند. توماس مان^۱، تاجر موفق و مدیر کمپانی هند شرقی، استدلال می‌نمود که بریتانیا به تراز تجاری مثبت و مازاد تجاری نیاز دارد (هیل‌برونر^۲، ۱۹۹۶: ۲۵). در این راستا، طبقه بازرگانان رو به رشد از نقش قدرتمند دولت که منافع آنها را حفاظت نماید، حمایت می‌کرد و در عوض دولت نیز کنترل تجاری انحصارگرایانه را در برخی از کالاهای مرتبط با سود بازرگانان اعمال می‌نمود و دولت از طریق تجارت سوداگران بهره می‌برد.

بنابراین مرکانتالیسم به مقطعی از تاریخ که در آن دولت-ملت‌های نوپا با مشکل امنیت مواجه بودند، اشاره دارد. فلسفه سیاسی مرکانتالیسم به رهبران ملی بیان می‌نمود که آنها چگونه می‌توانند حلقه موفقیت قدرت و ثروت را که باعث حصول امنیت و رونق می‌گردد، ایجاد نمایند. سیاست‌های مرکانتالیستی شامل محدودیت بر واردات، تشویق صادرات مانند یارانه دادن و توسعه امپراطوری‌های استعماری می‌گردید. این سیاست‌های مرکانتالیستی کلاسیک به خودی خود هدف نبودند بلکه ابزاری بودند برای دستیابی به اهداف ثروت، قدرت و امنیت ملی.

۱ - Thomas Mun

۲ - Heilbroner

مرکانتالیسم و رئالیسم: چشم اندازهای مکمل

اغلب اوقات عقاید مرکانتالیستی و رئالیستی یکی پنداشته شده‌اند. به این دلیل که رئالیسم مانند مرکانتالیسم برخی از طرقی را که سیاست و قدرت و دولت بر اقتصاد و بازارها تأثیر می‌گذارد را مورد بررسی قرار می‌دهد. رئالیسم دیدگاه غالب در میان اکثر رهبران جهان و سیاستگذاران پس از جنگ جهانی دوم می‌باشد.^(۶) در بسیاری از جنبه‌ها این دو رویکرد با هم مشابهند ولی در برخی جنبه‌های دیگر نیز متفاوتند. یک شرح اجمالی از رئالیسم آشکار می‌سازد که بسیاری از نیروهایی که اقتصاد سیاسی بین‌الملل را به حرکت در می‌آورند و ناسیونالیسم اقتصادی را ایجاد می‌کنند، همان عواملی هستند که دولت‌ها را به جستجوی امنیت برای خود و گروه‌های تحت قلمرو خویش وامی‌دارند.

برای رئالیست‌ها نیز مانند مرکانتالیست‌ها، دولت - ملت بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل می‌باشد. به این دلیل که بالاترین واحد اقتدار سیاسی مؤثر می‌باشد. یکی از اصول و انگاره‌های رئالیسم این است که نظام بین‌المللی دولت-ملت‌ها همواره در یک وضعیت آنارشیک به سر می‌برد که در آن منافع ملی دولت‌ها بر سر میزان محدود منابع موجود در تعارض می‌باشد. قدرت، داور نهایی منازعه است. قدرت از منابع طبیعی، جغرافیایی، موقعیت و ویژگی‌های ملی که باعث تولید ثروت، سلاح‌های نظامی و سایر توانایی‌های ملی می‌گردد، منبث می‌شود. از منظر رئالیستی این توانایی‌های دولت‌ها و توزیع جهانی قدرت است که نوع برخورد دولت‌های رقیب با یکدیگر را در یک محیط بین‌الملل مبتنی بر خودیاری تبیین می‌کند. در رئالیسم، رقابت دولت‌ها منجر به یک بازی حاصل جمع صفر می‌گردد که در آن سود نسبی یک دولت ممکن است به عنوان زیان مطلق برای دول دیگر ادراک گردد. هم رئالیست‌ها و هم نئومرکانتالیست‌ها امروزه می‌پندارند که اقدامات انجام شده برای افزایش امنیت هر دولت ضرورتاً موجب کاهش امنیت دول دیگر می‌شود و این امر ناشی از میزان معین منابع قدرت در جهان معاصر می‌باشد.

یک تفاوت میان واقع‌گرایان و نئومرکانتالیست‌های معاصر تأکید است که واقع‌گرایان به ابزار نظامی و قابلیت‌های مشابه دولت برای ایمن ساختن دولت می‌نمایند. وقتی که کار بالا می‌گیرد، واقع‌گرایان قویاً احساس می‌کنند که اگر یک دولت بخواهد در مقابل تمایلات متجاوزانه سایر دول از خود دفاع و یا در شرایط لزوم بر دشمنان خود غلبه کند، وجود توان و قابلیت‌های نظامی حیاتی است. از طرف دیگر مرکانتالیست‌ها و ناسیونالیست‌های اقتصادی نه تنها به این مسأله که منازعه ریشه اقتصادی دارد، تأکید می‌کنند بلکه وجود یک اقتصاد کامیاب که باعث توانمندی

دولت برای خرید سلاح ضروری حفظ امنیت خود می‌شود را ضروری می‌دانند. تنش و کشمکش بین پیگیری ثروت و قدرت توسط دولت در برخی مواقع به نفع قدرت و برخی مواقع دیگر به نفع ثروت تمام می‌شود. دیدگاه جکوب وینر^۱ مبتنی بر این که قدرت و ثروت هر دو اهداف نهایی و شایسته برای خط مشی ملی می‌باشند (وینر، ۱۹۴۸: ۲)، امروزه تبدیل به شعار اصلی ناسیونالیست‌های اقتصادی و صاحب‌نظران نئومرکانتالیسم گشته است. علاوه بر این در یک نظام بین‌الملل که دولت‌ها برای امنیت خویش تنها باید به خود متکی باشند، اقتصاد یکی از ابزارهای مهمی می‌باشد که دولت‌ها به منظور دستیابی به مجموعه‌ای از اهداف سیاسی خارجی و داخلی از آن استفاده می‌نمایند.

ناسیونالیسم اقتصادی

مرکانتالیسم در شرایط متفاوت و محیط‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، تغییر نمود. یک مثال عمده از این تحول، توسعه ناسیونالیسم اقتصادی به عنوان گونه‌ای از مرکانتالیسم در اواخر قرن هجده و قرن نوزدهم می‌باشد.

در حالی که مرکانتالیست‌های کلاسیک بر کسب سود و قدرت از طریق تجارت خارجی نامتعادل (مازاد تجاری) تأکید می‌نمودند، ناسیونالیسم اقتصادی بر توسعه درونی اقتصاد ملی تمرکز نمود. ناسیونالیسم اقتصادی به میزانی وسیع، واکنشی بود در مقابل لیبرالیسم اقتصادی. هنگامی که بریتانیا ثروتمندتر و قدرتمندتر شد، سایر ملل مانند آمریکا و آلمان در رابطه با استقلال خویش دچار نگرانی شدند و سیاست‌های ناسیونالیستی اقتصادی را به عنوان راهی برای محافظت از خود در مقابل چیزی که سیاست‌های متجاوزانه بریتانیا می‌انگاشتند، اتخاذ نمودند. در این جا به جزئیات برآمدن و ظهور ناسیونالیسم اقتصادی اشاره می‌گردد.

پیشرفت در تکنولوژی تولید و حمل و نقل به تدریج اقتصادهایی با مقیاس ملی در مقابل اقتصادهای محلی و منطقه‌ای، ایجاد نمود. مرزهای سیاسی دولت و مرزهای بازارهای اقتصادی به میزان وسیع‌تری بر یکدیگر منطبق شدند، همچنین خط فاصل میان ثروت و قدرت نیز به میزان مشخصی رو به کم‌رنگی نهاد طوری که هر یک می‌توانست بجای دیگری به کار رود. برخی این گونه اندیشیدند که برای یک قدرت سیاسی مستقل بودن لازم است که یک قدرت اقتصادی مستقل نیز باشی. با این حال بازارها که به حال خود رها بودند طبعاً با الگوهای محلی و بین‌المللی

۱ - Jacob Viner

تجارت که توسط مرکانتالیست‌ها تارهای وابستگی نامیده می‌شود، در پیوند بودند. چگونه یک ملت می‌تواند مستقل باشد در صورتی که به کالاهای ساخته شده توسط کشور دیگر و یا بازار کشور دیگر برای صادرات کشاورزی خود وابسته باشد؟

اگر همان گونه که مرکانتالیست‌ها اعتقاد داشتند، بازارهای بی‌نظم باعث افزایش وابستگی اقتصادی می‌گردد بنابراین این وظیفه دولت می‌باشد که پیوندهای بازار را به سطح داخلی معطوف نماید و اقتصاد داخلی را به عنوان یک موتور مستقل و قدرتمند ثروت و قدرت توسعه دهد. این ایده که منافع اقتصادی ملت باید فراتر از علایق اقتصادی افراد قرار گیرد و باید از طریق اعمال دولتی مقتدر تقویت گردد، ناسیونالیسم اقتصادی نامیده شده است.

مهم‌ترین و مشهورترین هواداران ناسیونالیسم اقتصادی، الکساندر هامیلتون آمریکایی (۱۷۵۵-۱۸۰۴م.) و فردریک لیست آلمانی (۱۷۸۹-۱۸۴۶م.) بودند. در ایالات متحده آمریکا، الکساندر هامیلتون^(۷) احساس می‌نمود که بنیان صنعتی و تولیدی کشور نیازمند نقش فعال دولت در حمایت تجاری از صنایع نوپا است. هامیلتون در گزارش خود به کنگره در رابطه با موضوع تولید مطالبی بیان نمود که حتی امروزه آشنا به نظر می‌رسد. او استدلال نمود که حمایت تجاری و همچنین نقش فعال دولت در توسعه صنایع محلی باید توسعه یابد. هامیلتون مشاهده می‌نمود که امنیت اقتصادی آمریکا توسط سیاست‌های مرکانتالیستی سایر ملل تهدید گشته است، از این رو او به ضرورت اقدامات اساسی دولت برای عقب راندن متجاوزان اقتصادی بیگانه اذعان داشت. هامیلتون از یارانه دادن به منظور رقابتی‌تر ساختن کالاهای آمریکایی در داخل و خارج از کشور حمایت نمود (به منظور موازنه با یارانه‌هایی که سایر دول خارجی به کالاهای خود می‌دادند). او همچنین با بی‌میلی استفاده از تعرفه‌ها را به منظور محدود نمودن واردات خواستار شد.

« واضح است که ملت‌های مشخصی بر صادرات کالاهای خاصی یارانه می‌دهند به این منظور که کارگران خود را قادر به ارزان‌تر فروختن محصولات خویش نمایند و از این طریق جایگزین سایر رقبا در کشورهایی گردند که این کالا به آنها ارسال می‌گردد، لذا کارپذیران یک محصول جدید نه تنها باید به عدم مزیت‌های طبیعی محصول جدید غلبه نمایند بلکه باید بر پاداش‌ها و تسهیلاتی که دولت‌های دیگر به محصولات و صنایع خود می‌دهند نیز چیره گردند. واضح است که دخالت و کمک حکومت‌ها برای موفق بودن در این عرصه حیاتی می‌باشد» (هامیلتون، ۱۹۹۱: ۴۲).

فردریک لیست، صاحب‌نظر اقتصاد سیاسی در قرن نوزدهم آلمان- حتی بیش از این هوادار

ناسیونالیسم اقتصادی بود. فردر یک لیست که بخاطر سیاست‌های تجاری آزاد اندیشانه رادیکال خویش از آلمان تبعید شده بود به آمریکا آمد و نتایج سیاست‌های ناسیونالیستی اقتصادی هامیلتون را ملاحظه نمود. لیست تأمل نمود که در این جا ملتی وجود دارد که امنیت و استقلال خود را به دست آورده است. در ۱۸۴۰ میلادی، لیست به این نتیجه رسید که اقدام دولت به منظور توسعه توان مؤثر در آموزش، تکنولوژی و صنایع ضروری است. مطابق اندیشه‌های فردر یک لیست، توان تولید از ثروت با اهمیت‌تر می‌باشد (لیست، ۱۹۶۶: ۱۴۴). او همچنین دلایل زیادی ارائه نمود که چرا صنعت و نه کشاورزی بنیاد ثروت و قدرت ملی است. استدلال لیست که صنعت مهارت‌های انسانی و فرصت‌های بیشتری را ایجاد می‌کند حتی امروزه نیز مردم‌پسند است.

« اگر ما به مشاغل کارخانه‌ای (مرتبط با فرآوری) به عنوان یک کل نظری بیاندازیم به سرعت درمی‌یابیم که این مشاغل در مقایسه با کشاورزی به طور قیاس‌ناپذیری، مجموعه گسترده‌تر و گونه‌های بالاتری از ویژگی‌ها و توانایی‌های فکری را توسعه می‌دهند. مصنوعات درحالی که فرزندان علم و هنر می‌باشند حامیان و مبشران آن نیز هستند» (همان، ۲۰۰-۱۹۹).

نوشته‌های هامیلتون و لیست در چارچوب یک ناسیونالیسم اقتصادی میهن‌دوستانه جای می‌گیرد به این دلیل که هر دوی آنها از سیاست‌های دولت که باعث افزایش منافع ملی از طریق تسهیل صنعتی نمودن اقتصاد می‌شود، حمایت نمودند. دیدگاه‌های آنان، ایده‌های پراهمیتی چون منافع ملی، نقش مثبت دولت در اقتصاد و فداکاری برای تحصیل سود اقتصادی در آینده را به هم پیوند می‌زند. بسیاری از افراد این عناصر را عوامل کلیدی در فرمول کلاسیک ملت‌سازی می‌دانند. رابرت ریش به درستی می‌نویسد که «این باور که شهروندان یک ملت برای سعادت اقتصادی خود مسئولیت مشترک دارند، پیامد طبیعی این میهن‌دوستی رو به رشد بود» (ریچ، ۱۹۹۱: ۱۸).

این نوع اقتصاد سیاسی میهنی هنوز در مناطق مختلفی از دنیا یافت می‌گردد. به عنوان مثال بسیاری از کارگزاران ملل در حال توسعه، فرآیندهای توسعه و ملت‌سازی را یکی از عوامل پیشرو بودن ملل صنعتی غربی در نظر می‌گیرند و اغلب انتظار دارند که دولت صنایع وطنی را توسعه دهد و در مقابل صنایع توانمند غرب و سیاست‌های حمایت‌گرایانه دولت‌های غربی از صنایع نوپا حمایت کند.

در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تمایل آکادمیک غالب مقایسه موفقیت اقتصادی ژاپن و برخی دیگر از

کشورهای تازه صنعتی شده با موفقیت‌های اقتصادی آمریکا و سایر کشورهای صنعتی بود. اقتصاددان مشهور لسترتارو این گونه بیان داشت که راز ژاپنی‌ها در این حقیقت یافت می‌شود که آنها آرزوی جهانی بشر را برای بنا نمودن، متعلق به یک امپراطوری بودن، غلبه بر امپراطوری‌های همسایه و تبدیل شدن به قدرت اقتصادی جهانی برآورده کردند (تارو^۱، ۱۹۹۱: ۱۱۸). حمایت از صنایع داخلی به همراه جاه طلبی جلو بودن از دیگران و به دست آوردن امنیت بیشتر در این جهان غیر قابل پیش‌بینی، برخی از انگیزه‌هایی هستند که حتی امروزه مرکانتالیسم را به پیش می‌برد.

اگر چه اهداف ناسیونالیسم اقتصادی- ایجاد توان اقتصادی داخلی به منظور کسب امنیت و استقلال- به نظر می‌رسد که نسبتاً بی‌آزار و خوش سرشت باشد ولی پیشرفت در تکنولوژی، مبادلات و حمل و نقل سرانجام تأثیرات این سیاست‌ها را به طور کلی تغییر داد. در پایان قرن نوزدهم، توانایی یک ملت برای تولید کالاهای صنعتی اغلب بسیار بیشتر از توان بازارهای داخلی برای جذب این تولیدات بود. لذا تمرکز ناسیونالیسم از توسعه توان تولید داخلی به پیدا نمودن بازارهایی برای این کالاها منحرف شد. کلید امنیت از اقتصاد داخلی قوی به امپراطوری اقتصادی قدرتمندی که قادر به تأمین منابع کمیاب برای اقتصاد داخلی خود و فروش تولیدات صنایعش باشد، تغییر نمود. به طور خلاصه، ناسیونالیسم اقتصادی به شکل‌گیری امپریالیسم در عرصه خارجی کمک نمود.

هنگامی که بسیاری از ملل مختلف سیاست‌های مشابهی را آغاز نمودند، در مرحله اول صنایع داخلی را توسعه دادند و سپس این محصولات را به بازارهای خارجی انتقال دادند، تضاد بین منافع ملی آنها اجتناب‌ناپذیر گردید. می‌توان استدلال نمود که ریشه جنگ‌های جهانی اول و دوم به میزان معینی به رقابت‌های بین‌المللی منتج از ناسیونالیسم اقتصادی برمی‌گشت.^(۸)

برآمدن نئومرکانتالیسم

پس از جنگ جهانی دوم، وابستگی متقابل اقتصادی به سطح بالایی رسیده است (به ویژه پس از فروپاشی شوروی در ۱۹۸۹)،^(۹) سازمان‌هایی مثل موافقت‌نامه عمومی تجارت و تعرفه (GATT)^۲ و سازمان تجارت جهانی (WTO)^۳ و کنفرانس اقتصادی آسیا-اقیانوسیه (APEC)^۱، تجارت

۱ - Thurow

۲ - General Agreement On Tariffs And Trade

۳ - World Trade Organization

آزاد و بازارهای آزاد را گسترش دادند. منطق این حرکت در این بود که تجارت آزاد و بازارهای آزاد مانع منازعات مرکانتالیستی - منازعاتی که تأثیرات بسیار نامطلوبی داشته و رنج و اندوه انسانی را به بار آوردند - می‌گردند.

مع‌هذا، بازارهای آزاد و تجارت آزاد یک معما را برای دولت بوجود می‌آورد. همان طور که رابرت گیلپین نوشته است: «در حالی که نیروهای قدرتمند بازار در اشکال تجارت، سرمایه گذاری خارجی و پولی قصد فراتر رفتن از مرزهای ملی و گریز از کنترل سیاسی و ادغام نمودن جوامع در یکدیگر را دارند، تمایل حکومت محدود نمودن و سوق دادن فعالیت‌های اقتصادی به سمت منافع مورد قبول دولت و گروه‌های قدرتمند درون آن می‌باشد. منطق بازار این است که فعالیت‌های اقتصادی در مکانی که بیشترین سود را دارد، واقع گردند در حالی که منطق دولت به دنبال کنترل و در دست‌گیری فرآیند رشد اقتصادی و انباشت سرمایه می‌باشد» (گیلپین^۲، ۱۹۸۷: ۱۱).

تعهد کشورها به این هدف تجارت مسالمت‌آمیز بین‌المللی، آنها را از نگرانی در رابطه با امنیت اقتصادی و استقلالی ملی خویش باز نداشته است. آنها به دنبال راه‌هایی برای محافظت نمودن از امنیت اقتصادی خود در محیط سیاسی اقتصادی بین‌المللی‌ای که در آن سیاست‌های مرکانتالیستی به ویژه تعرفه و سهمیه‌ها به طور روزافزونی منع می‌گردید، بودند. ما این سیاست‌های ذاتاً مرکانتالیستی را که به تازگی توسط دولت‌های منفرد در محیط اقتصادی بین‌المللی نامطمئن اتخاذ می‌گردد، نئومرکانتالیسم می‌نامیم.

پس از جنگ جهانی دوم بر خلاف سیاست استفاده از موانع تجاری و حمایتی آشکار مانند تعرفه‌های وارداتی، سیاست‌های نئومرکانتالیستی به طرز زیرکانه‌ای برای کمتر حمایتی به نظر رسیدن طراحی گردید. بسیاری از این سیاست‌ها مزیت‌های اقتصادی و سیاسی را برای صنایع ملی و کارآفرینان خصوصی تولید می‌نمود در حالی که بقیه این سیاست‌ها به منظور مقابله نمودن با مزایایی که سایر دول به صنایع خود اختصاص می‌دادند، به کار می‌رفت. اگر شما می‌خواهید مثالی را از این که چگونه وابستگی متقابل اقتصادی به نئومرکانتالیسم منجر

۱ - Asian - Pacific Economic Conference

۲ - Gilpin

گردیده است ملاحظه کنید، کافی است تنها به وسیله نقلیه یا ماشین باری خود نگاهی بیندازید. در ۱۹۷۳ و مجدداً در ۱۹۷۹ میلادی سازمان اوپک قیمت نفت را افزایش داد و ارسال نفت را به آمریکا و هلند تحریم نمود. علاوه بر این ارسال نفت به سایر نقاط جهان را نیز به میزان ۲۵ درصد کاهش داد. این وقایع به افزایش شدید قیمت نفت انجامید، افزایش قیمت نفت و انتقال میزان زیادی ارز به کشورهای نفتی از نظر اقتصادی غرب را تضعیف نمود در حالی که اوپک را تبدیل به یک قدرت اقتصادی سیاسی نمود که باید جدی گرفته شود. وابستگی غرب به واردات نفت و به طور خاص به اوپک، مسأله امنیت اقتصادی را تبدیل به یکی از موضوعات مهم در کشورهای وارد کننده نفت در سرتاسر جهان نمود. در این زمان رئیس جمهور امریکا - کارتر - تا آنجا پیش رفت که بیان داشت تلاش در راستای غلبه بر وابستگی به نفت، معادل اخلاقی جنگ می باشد.

ره آورد این وقایع یک تلاش جدی توسط بسیاری از کشورهای صنعتی برای کاهش وابستگی به واردات نفت به منظور افزایش امنیت اقتصادی بود. ایالات متحده برنامه توسعه ذخائر نفتی استراتژیک را بنیان نهاد و حوزه نفتی North slope را در آلاسکا توسعه داد. سیاست های ملی دیگری مانند کاهش مالیات برای مردمی که انرژی خانگی کمتری مصرف می کنند و حد مجاز سرعت ۵۵ مایل در ساعت اتخاذ گردید؛ همچنین بودجه های دولتی برای گسترش منابع انرژی جایگزین اختصاص یافت. کنگره حتی الزاماتی را در مورد میزان مصرف بنزین در هر مایل بر کارخانجات اتومبیل سازی تحمیل نمود به این منظور که آنها را وادار تا ماشین هایی با کارآمدی سوختی بالاتر (مصرف کمتر) تولید نمایند.^(۱۰) در مجموع این که شما چه ماشینی را می رانید؟ چگونه می رانید؟ سوختی که ماشین سواری یا باری شما مصرف می نماید از کجا تأمین می شود؟ همه و همه توسط سیاست های نئومرکانتالیستی بعد از ۱۹۷۰ میلادی و به منظور کاهش وابستگی اقتصادی به واردات نفت تعیین شده اند.

وابستگی متقابل اقتصادی بین المللی همچنین در رابطه با سایر منابع طبیعی و مواد خام که به میزان زیادی مورد تقاضای ملل صنعتی می باشند و معمولاً منابع استراتژیک نامیده می شوند مانند آلیاژهای خاص و مواد معدنی مورد استفاده در تولیدات هواپیما و یا اورانیوم مورد استفاده در سلاح های اتمی نیز به کار می رود. هم واقع گرایان و هم نئومرکانتالیست ها به این مسأله باور دارند که وابستگی به تأمین کنندگان خارجی در مورد منابع استراتژیک یک خطر امنیتی غیر قابل قبول می باشد.

واقع گرایان و نومرکانتالیست‌ها همچنین بر این باورند که وابستگی متقابل همیشه میان دولت‌ها متقارن و یکسان نمی‌باشد. تأمین کنندگان نفت و سایر منابع و کالاهای مورد نیاز، ظرفیت تولیدی خود و وابستگی حاصله سایر دولت‌ها را امری مثبت تلقی می‌کنند که قدرت و امنیت آنها را افزایش می‌دهد. در بسیاری از موارد، قیمت نسبتاً بالای نفت توأم با تهدیدات تولیدکنندگان مبنی بر قطع صدور، وابستگی به منابع و همچنین آسیب‌پذیری در مقابل تولیدکنندگان این منابع را مترادف با تهدید امنیت ملی برای کشورهای واردکننده نموده است.^(۱۱) در واقع تنها خودکفایی کامل یک ملت را از نظر اقتصادی و سیاسی ایمن می‌سازد. با این حال در جهان واقعی دولت‌ها تلاش می‌کنند که وابستگی خود را به دیگران کاهش دهند و به طور همزمان سعی می‌کنند شرایطی را که باعث وابستگی دیگران به آنها می‌شود را تقویت کنند.

بسیاری از دولت‌ها خود را در میان تعهدات بین‌المللی مبنی بر گسترش و حمایت از تجارت آزاد و بازارهای آزاد در مقابل آمال ملی خود مبنی بر کسب استقلال و امنیت اقتصادی سردرگم می‌یابند. همراه با این معضل یک مجموعه‌ای از تکنیک‌های حمایتی جدید (نومرکانتالیستی) از ۱۹۷۰ میلادی به بعد ظاهر گشته است. بسیاری از این سیاست‌ها به طور قانونی برای حمایت از صنایع ملی طراحی شده‌اند و تحت پوشش موافقتنامه‌های تجاری بین‌المللی قرار نمی‌گیرند، در حالی که بقیه سیاست‌ها طوری طراحی شده‌اند که بار مفهومی منفی حمایت تجاری را به همراه ندارند ولی عملاً و به زیرکی همان هدف را دنبال می‌کنند. بسیاری از این سیاست‌ها به منظور مقابله نمودن با سیاست‌های حمایتی اتخاذ شده توسط دول دیگر به کار می‌روند.

برخی از دولت‌ها سیاست یارانه دادن به صادرات را دنبال می‌کنند. به این دلیل که کالاهای خود را به قیمت پائین‌تری برسانند و از این طریق آنها را برای واردکنندگان جذاب‌تر سازند. ایالت متحده به طور معمول به صادرات کشاورزی خود یارانه می‌داد و ادعا می‌نمود که این عمل را به منظور مقابله با اتحادیه اروپا انجام می‌دهد. همچنین مجموعه‌ای از روش‌ها برای محدود نمودن واردات به کشور توسعه یافتند. در حالی که مذاکرات چند جنبه گات بعد از جنگ جهانی دوم به طور موفقیت آمیزی اعمال تعرفه‌های وارداتی (به عنوان مثال مالیات بر واردات) بر تولیدات صنعتی را کاهش داد، بسیاری از ملل از سهمیه‌های وارداتی به منظور هدایت مشتریان به عدم خرید کالاهای وارداتی استفاده نمودند. این سهمیه‌ها مشخص می‌نمود که چه میزانی از یک محصول خاص در این محل می‌تواند فروخته شود. ایالات متحده هنوز از سهمیه‌های وارداتی به

منظور محدود نمودن میزان شکری که مصرف کنندگان کشور از خارج می‌خرند استفاده می‌کند. این اقدام به تولید کنندگان داخلی در مقابل تولید کنندگان خارجی شکر یاری می‌رساند.

روش دیگری برای محدود نمودن واردات از خارج، محدودیت صادرات داوطلبانه یا موافقتنامه صادرات داوطلبانه می‌باشد. این سیاست به موافقتنامه‌ای بین صادر کننده و وارد کننده اشاره می‌کند که بر اساس آن صادر کننده به طور دلخواه فروش محصولات خود را در کشور وارد کننده محدود می‌نماید. صادر کنندگان خود را مجبور به متابعت از درخواست وارد کنندگان احساس می‌کنند از ترس این که وارد کننده ممکن است شکل پرهزینه‌تری از حمایت از محصولات خودی را تحمیل نماید. موانع وارداتی پیشرفته‌تر شامل ردیفی از موانع غیر تعرفه‌ای می‌باشند به عنوان مثال مجموعه‌ای از مقررات حکومتی پیچیده مرتبط با سلامت و استانداردهای بهداشتی، الزامات برچسب و گواهینامه و الزامات محتویات داخلی که فروش یا توزیع کالاهای وارداتی را مسدود و یا مختل می‌نمایند.

هنوز اقدامات دیگری وجود دارد که دولت‌ها به طور معمول تری برای یاری رساندن به صنایع خاص انجام داده‌اند از جمله وام، برنامه‌های توسعه زیرساخت‌های منطقه‌ای، توسعه سرمایه‌گذاری و حتی مالکیت مستقیم همگان در برخی صنایع مشخص. بسیاری از حکومت‌ها در بازاریابی محصولات شرکت‌های خود در خارج از کشور به آنها کمک می‌نمایند. سفارتخانه‌های کشورهای توسعه یافته به طور معمول افرادی را استخدام می‌کنند که مسئولیت آنها واریسی شرایط اقتصادی سیاسی کشور فوق و ارزیابی تأثیر بالقوه این شرایط بر تجارت کشور متبوع می‌باشد دقیقاً همان طور که در سالیان قبل آنها چگونگی آرایش نظامی و استقرار نیروها را مورد توجه قرار می‌دادند.

امنیت اقتصادی در مقابل امنیت نظامی

دغدغه عمده مرکانتالیسم امنیت است. گاهی امنیت به معنای امنیت نظامی بود کاملاً ساده و قابل فهم. با این حال امروزه امنیت ملی بسیار پیچیده‌تر می‌باشد. برای این که یک ملت واقعاً ایمن و مستقل باشد نیاز است که در برابر تهدیدات نظامی، اقتصادی، تروریستی، محیط زیستی و حتی فرهنگی مصون و ایمن گردد. جهان امروز یک مکان خطرناک می‌باشد و ایمن بودن از جنبه‌های مختلف کاملاً مشکل.

بعضی مواقع تلاش در راستای دست یابی به یک بعد امنیت به از دست دادن بعد دیگری از آن

منتج می‌گردد. بنابراین واقعاً مشکل است که بگوییم آیا ملت واقعاً سود برده است؟ آمریکا از طرفی آرزومند دست یابی به امنیت نظامی به عنوان مثال از طریق محدود نمودن دسترسی به اسرار دانش نظامی‌اش می‌باشد، سیستم‌های نظامی با فن‌آوری پیشرفته عناصر کلیدی استراتژی امنیت ملی آمریکا می‌باشند و بسیار مهم می‌باشد که در این حوزه آمریکا یک گام از رقبای بالقوه خویش پیش باشد. با این حال آمریکا همزمان به دنبال توسعه فروش محصولات با تکنولوژی پیشرفته خود به خارج از کشور می‌باشد که بر اساس تفکر مرکانتالیستی باعث قدرتمندتر شدن صنایع آمریکا می‌شود و در نتیجه رقبای خارجی را به حاشیه رانده و موجب در اختیارگیری بازارهای جهانی توسط آمریکا می‌گردد.

در بهار ۱۹۹۹ میلادی دو کمیته پارلمانی در آمریکا به همراه یک هیأت مشورتی ریاست جمهوری همزمان معضل رو به رشد جاسوسی چینی‌ها برای بدست آوردن فن‌آوری آمریکا در زمینه کلاهک هسته‌ای، سیستم‌های پرتاب موشک متحرک، بمب نوترونی و تکنولوژی ماهواره‌ای را مورد بررسی قرار دادند. کمیته مذکور یک گزارش ۷۰۰ صفحه‌ای را در ۲۵ ژوئن منتشر نمود که در آن چینی‌ها را به جاسوسی موفق برای آموختن اسرار هسته‌ای آمریکا در دو دهه گذشته متهم نمود.^(۱۲) کمیته سنا، دپارتمان انرژی را به دلیل نظارت سهل‌انگارانه^(۱۳) در رابطه با انتقال تکنولوژی به پکن متهم نمود. علاوه بر این کمیته سنا موضوع تلاش چین برای تأثیرگذاری بر مقامات حکومتی - به ویژه در شکل کمک‌های انتخاباتی به دولت کلینتون در انتخابات ۱۹۹۶ میلادی - را بررسی نمود.

گزارش کمیته کنگره دولت کلینتون را به توسعه صادرات به بهای به مخاطره انداختن امنیت ملی - توجه زیاد به تجارت و عدم توجه کافی به امنیت ملی - متهم نمود. این گزارش مشخصاً دو بنیاد - بنیاد الکترونیک‌هاکس و بنیاد مبادلات loval space - را به خاطر نگاه غیر مسئولانه‌شان که صادرات را قبل از امنیت می‌نگرند مورد مؤاخذه قرار داد.

از قرار معلوم چینی‌ها اطلاعات حساسی در مورد کلاهک‌های هسته‌ای آمریکا به ویژه W-۸۸، بمب‌های نوترونی بدست آوردند. برخی از مقامات باور دارند که چین برنامه‌های تمام هفت کلاهک هسته‌ای آمریکا را ربود. برخی از کارشناسان نظامی آمریکا نیز می‌پندارند که چین از آن رو به دنبال این تکنولوژی و اطلاعات موشکی بوده است که بتواند از یک سو سلاح‌های هسته‌ای کوچکتر و پیشرفته‌تر تولید نماید و از سوی دیگر بتواند در مقابل ضربه ثانوی انتقام

جویانه^۱ آمریکا دوام آورد.

چین مشخصاً در رابطه با جاسوسی سه لابراتور عمده آمریکا در لس آنجلس، سندیا و نیومکزیکو و لابراتوار لیورمورلارنس در کالیفرنیا برای بدست آوردن اطلاعات فوق متهم گردید. مطبوعات به میزان زیادی بر ون هو لی^۲ - محقق ریاضی در لابراتوار سلاح‌های هسته‌ای لس آلاموس^۳ که بخاطر تخطی امنیتی اخراج شد - تمرکز نمودند.^(۱۴) از قرار معلوم او اطلاعات فراوانی را در مورد ماکت و موشک‌های بالستیک متحرک ذخیره نموده و احتمالاً در هنگام گذران تعطیلات در آسیا آنها را به صاحب‌منصبان چینی منتقل نمود.

چین تمام این اتهامات را رد نمود و آمریکا را به استیلاگری متهم نمود. علاوه بر این، چین در حالی که آمریکا را به دلیل تحت پوشش قرار دادن تایوان با سیستم جدید دفاع موشکی مورد انتقاد قرار داد، سیستم موشکی خود را در امتداد مرزهای خویش با تایوان مستقر نمود. دموکراتها در کمیته هاوس به رهبری نورم دیکس^۴ ادعا نمودند که این موارد، ضربه بلند مدتی به امنیت ملی آمریکا وارد نمی‌کند. چین تنها ۱۸ عدد ICBM دارد. دیکس و سایر دموکرات‌ها دولت ریگان و بوش را بخاطر آغاز نمودن انتقال تکنولوژی به چین در ۱۹۸۰ متهم نموده‌اند. در مقابل جمهوری خواهانی که رهبر آنها - کریستوفر ککس^۵ - رئیس کمیته بود، ادعا نمودند که امنیت ملی آمریکا آسیب دیده است. جمهوری خواهان سیاست‌های صادراتی دولت کلینتون را محکوم نمودند به ویژه دیارتمان تجارت را بخاطر ارائه گواهی انتقال تکنولوژی بدون انجام بررسی‌های کافی متهم نمودند.

اقدامات مختلفی توسط بنیادهای مختلف در رابطه با این موقعیت آغاز شده است. در فوریه ۱۹۹۹ میلادی به نظر رسید که دولت کلینتون سیاست خود را در زمینه گسترش تجارت و صادرات معکوس نموده است. زیرا این کشور فروش ۴۵۰ میلیون دلاری تکنولوژی ماهواره‌ای را به یک شرکت سنگاپوری که ارتباطات نزدیکی با افسر ارشد نظامی چینی داشت ملغی نمود.^(۱۵)

۱ - Retaliatory Second Strike

۲ - Wen Ho Lee

۳ - Los Alamos

۴ - Norm Dicks

۵ - Christopher Cox

وزیر انرژی آمریکا بیل ریچاردسون^۱ با وجود این که نمی‌خواست دانشمندان هسته‌ای را در قرنطینه نگهدارد، ولی تلاش‌های زیادی را برای افزایش امنیت در لابراتورها از جمله استفاده از تجهیزات ضد جاسوسی انجام داده است. حکومت همچنین آشکار نمود که به دنبال آن است که دپارتمان تجارت مجدداً هدایت و مسئولیت تصویب جواز صادرات تجاری را به عهده گیرد. برخی از صاحب‌منصبان نگرانند که چین ممکن است مشخصاً به دنبال خرید این تکنولوژی‌ها از اتحادیه اروپایی باشد، دیگران نگرانند که اتهام جاسوسی و منتفی نمودن فروش موارد فوق ممکن است به تلاش‌های آمریکا برای ورود چین به سازمان تجارت جهانی ضربه بزند. علاوه بر این‌ها عده‌ای نیز نگرانند که اتهامات آمریکا ممکن است وضعیت حقوق بشری را در چین وخیم‌تر کند. به نظر می‌رسد که همه درباره مشکل امنیت و وظیفه سنگین دستیابی به آن در جهان پیچیده وابستگی متقابل نگران هستند.

برای اکثر نئومرکانتالیست‌های متأخر، ظرفیت یک دولت - ملت برای تولید ثروت به اندازه تولید سلاح‌های نظامی دارای اهمیت می‌باشد. ظرفیت صنعتی (از جمله صنایع دفاعی) حداقل از سه طریق به دولت سود می‌رساند. اول آن که این ظرفیت صنعتی سلاح‌های نظامی و تکنولوژی‌ها و تولیدات مرتبط دفاعی را تولید می‌نماید. دوم، تأثیرات تولیدات صنعتی به سایر بخش‌های اقتصاد ملی سرایت می‌کند و مشاغل مختلفی را تولید می‌کند و تولید کالاهای مورد نظر مصرف‌کنندگان از جمله کامپیوتر و تکنولوژی لیزر را نیز ترغیب می‌کند و در نهایت ظرفیت صنعتی یک ملت، خودکفایی و استقلال اقتصادی را به حدی افزایش می‌دهد که دیگر آن ملت به منابع خارجی برای مواد خام و یا واردات کالا برای برطرف نمودن تقاضاهای مصرف‌کنندگان داخلی محتاج نباشد.

سرانجام، بسیاری از نئومرکانتالیست‌ها این گونه استدلال می‌کنند که امروزه دولت‌ها برای حفظ و انباشت قدرت و ثروت خود بیش از گذشته برای مداخله و تأثیرگذاری نه تنها در اقتصاد داخلی بلکه در اقتصاد سایر ملل و اقتصاد بین‌الملل وسوسه می‌شوند. عملاً بسیاری از دولت‌ها - اغلب به منظور حمایت از صنایع خودی - تلاش می‌کنند که اقتصاد بین‌الملل را به نفع خود بازسازی نمایند. یکی از راه‌های انجام این کار دخالت و یا حتی کنترل نمودن قوانین اقتصادی و سیاسی حاکم بر این مسابقه می‌باشد.

۱ - Bill Richardson

ژاپن: مرکانتالیسم بی آزار یا بدسرشت

رابرت گیلپین یک تمایز مفید را درباره بسیاری از سیاست‌های مرکانتالیستی که دولت‌ها به منظور کمک نمودن به صنایع خود و همچنین دستیابی به قدرت و امنیت بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ نموده‌اند، ارائه می‌دهد. مطابق نظر گیلپین، مرکانتالیسم بدسرشت یک نسخه خصومت‌جویانه از پیکارهای اقتصادی همراه با سیاست‌های اقتصادی توسعه‌گرا شبیه اعمال امپراطوری ژاپن و آلمان نازی می‌باشد. ملل بدسرشت مجموعه‌ای از اقدامات را عملاً به منظور توسعه قلمرو و همچنین افزایش نفوذ اقتصادی سیاسی به هزینه سایر ملل به کار می‌گیرند. این اقدامات فراتر از چیزی است که برای محافظت از خود قابل قبول می‌باشد.

از طرف دیگر مرکانتالیسم بی آزار، در ذات خود بسیار تدافعی تر می‌باشد و تلاش می‌کند اقتصاد ملی را در برابر نیروهای سیاسی و اقتصادی نامساعد محافظت نماید (گیلپین، ۱۹۸۷: ۳۳). همان طور که انتظار می‌رود چیزی که یک دولت آن را مرکانتالیسم بی آزار می‌نامد ممکن است از سوی دولت‌های دیگر، مرکانتالیسم بدسرشت ارزیابی گردد به ویژه در صورتی که سیاست‌های دولت نخست اثرات مخربی بر منافع اقتصادی و سیاسی دولت دیگر داشته باشد.

سؤال جذاب این است که آیا ژاپن پس از دوران جنگ، مرکانتالیسم بی آزار بوده است یا بدسرشت؟ پس از جنگ جهانی دوم ژاپن یک تفکر محتاطانه را آن گونه که لیست و هامیلتون پیشنهاد می‌نمودند برای تقویت صنایع داخلی خود اتخاذ نمود. صاحب‌منصبان وزارتخانه تجارت و صنایع با مسئولین حزب دموکرات و سایر بنیادهای اقتصادی به منظور هدایت فرآیند توسعه کشور به طور نزدیکی همکاری می‌نمودند. ایالات متحده آمریکا موانع وارداتی ژاپن را بخاطر پایه‌ریزی کردن حضور نیروهای آمریکا در ژاپن و استفاده از آنها به عنوان یکی از ستون‌های ژئوپولیتیکی برای مقابله با کمونیسم قبول می‌نمود به عبارتی از آن رو که وجود یک ژاپن قوی در راستای منافع امنیتی نظامی آمریکا قرار داشت، این کشور قادر به اتخاذ سیاست‌های مرکانتالیستی آشکار به منظور توسعه امنیت اقتصادی خویش گشت.

با پایان جنگ سرد میان آمریکا و شوروی همه چیز دگرگون شد. آمریکا به تدریج فشار بیشتری را به ژاپن نه تنها برای کاهش موانع تجاری بلکه برای باز نمودن بازارهای خود بر رقبای خارجی وارد نمود. ژاپن و آمریکا در مجموعه‌ای از منازعات تجاری شامل بسیاری از اقلام از برنج گرفته تا نیمه رساناها با یکدیگر مقابله نموده‌اند.

در واقع آمریکا ژاپن را به دلیل اقدامات مرکانتالیستی بدخواهانه که به منظور تضعیف نمودن

اقتصاد سایر ملل طراحی گشته متهم نموده است. در حالی که ژاپن می‌گوید تنها برای تقویت امنیت اقتصادی خود در چارچوب مرکانتالیسم بی‌آزار عمل می‌نماید. در این جا بسیار سخت می‌باشد که بگوئیم کدامیک درست می‌گویند حتی کارشناسان نظرات مختلفی دارند. به عنوان مثال چالمرز جانسون استدلال می‌کند که مدل دولت محور سرمایه‌داری در ژاپن از گونه‌ای خط مشی صنعتی استفاده نموده که به موجب آن دولت به صنایع مشخصی - به منظور رقابتی‌تر ساختن آنها در مقابل شرکت‌های اروپایی و آمریکایی - یارانه می‌دهد و می‌توان این خط مشی را یک تلاش بی‌آزار در نظر گرفت.^(۱۶) مع‌هذا دیگران مانند کلیدو و پرستوویتز^(۱۷) اضافه می‌کنند که ژاپن یک خط مشی تجاری استراتژیک را اتخاذ نموده که به موجب آن دولت در تولید صنایع مشخصی که مزیت نسبی ذاتی آنها کم می‌باشد ترکیبی از کمک‌های دولتی و سایر تلاش‌ها را به منظور ایجاد مزیت در صنایع خود به کار می‌برد. این تلاش‌ها ممکن است یک عمل تجاوز گرایانه و بدسرشت تلقی گردد.

واکنش به سیاست‌های ژاپن در عصر پساجنگ سرد قابل پیش بینی بوده است. سیاست‌های نئومرکانتالیستی اقدامات تلافی‌جویانه را که می‌تواند به جنگ تجاری منجر گردد تشویق می‌کند و این موضوع که انگیزه کنش اول بدخواهانه بوده یا نه، تفاوت چندانی نمی‌کند.^(۱۸) بنابراین ژاپن هم از درون کشور و هم در خارج زیر فشار رو به افزایشی قرار دارد بدین منظور که سیاست‌های خود را با ارزش‌های بین‌المللی تجارت آزاد و بازارهای آزاد منطبق نماید.

مرکانتالیسم تدافعی یک کشور به صورت طعنه‌آمیزی ممکن است توسط سایر ملل به عنوان یک عمل تجاوز گرایانه تلقی گردد و به جنگ تجاری منجر شود. این شیوه‌ای است برای به عنوان مثال تفسیر نمودن جنگ موز میان آمریکا و اتحادیه اروپا که مورد بحث قرار می‌گیرد. رژیم موز (سیاست اتحادیه اروپا درباره موز) ممکن است به عنوان یک سیاست تدافعی که به منظور کاهش اثرات مخرب جهانی شدن اقتصادی طراحی شده، ادراک گردد با این حال ایالات متحده ممکن است این عمل را به عنوان یک اقدام متجاوزانه و چالشی در پیش روی اصول تجارت آزاد و بازارهای گشوده تعبیر نماید. نتیجه ممکن است جنگی تجاری باشد در حالی که هیچ یک از طرفین به دنبال آن نمی‌باشند.

جنگ‌های موز

لیز خوردن روی پوست موز از قدیمی‌ترین و جالب‌ترین ترفندهای خنده‌دار موجود می‌باشد. با

این حال جنگ موز میان آمریکا و اتحادیه اروپا به روشنی نشان داد که چیزی که در زندگی عادی باعث خنده می‌گردد در اقتصاد سیاسی بین‌المللی موضوعی است بسیار جدی. در مارس ۱۹۱۹ میلادی ایالات متحده مجازات اقتصادی به ارزش ۵۲۰ میلیون دلار بر اتحادیه اروپا تحمیل نمود به این دلیل که اتحادیه اروپا واردات موز تولید شده توسط شرکت‌های چند ملیتی آمریکایی چیکوتا^۱ و دل^۲ را در ۶ سال گذشته محدود نموده بود. این تنها یکی از آخرین مناقشات تجاری میان آمریکا و اتحادیه اروپا- در رابطه با مجموعه متنوعی از اقلام شامل محصولات غذایی و کشاورزی- بعد از ۱۹۵۰ بود. با این حال این بار مناقشات به جنگ تجاری منجر شد.

آخرین مناقشه در ۱۹۹۳ آغاز گردید. زمانی که اتحادیه اروپا در تلاشی برای حمایت از مستعمرات پیشین فرانسه و بریتانیا در دریای کارائیب، واردات موز به اروپا از سایر نقاط جهان را محدود نمود. آمریکا^(۱۹) این موضوع را در ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ میلادی نزد هیات داوران سازمان تجارت جهانی برد و در هر دو مورد مشخص گردید که اروپا به طور غیرقانونی واردات را از کشورهای آمریکای لاتین محدود نموده است.^(۲۰)

آمریکا احساس نمود که زمان به سر آمده و درخواست نمود که سازمان تجارت جهانی مجازات اقتصادی معادل سالیانه ۵۲۰ میلیون دلار (میزانی که شرکت‌های آمریکایی به دلیل سیاست‌های اروپائیان ضرر نمودند) را بر اتحادیه اروپا تحمیل نماید. به این دلیل که اتحادیه اروپا به اطاعت از تصمیم سازمان تجارت جهانی تن در نداد، حکومت کلینتون بر کالاهای وارداتی از اتحادیه اروپا از قبیل ژاکت پشمی، گوشت خوک، مشروبات، پنیر، میوه و اسباب بازی تا ۱۰۰ درصد مالیات بست. در مقابل اتحادیه اروپا نیز اعلام می‌کند که با بستن مالیات بر کالاهای آمریکا، این موضوع را تلافی می‌کند. بدین گونه با بالا گرفتن بحران، جنگ تجاری میان آمریکا و اتحادیه اروپا آغاز گردید.

چه چیزی در دنیا می‌توانست باعث گردد که آمریکا و اتحادیه اروپا سر موضوعی با این اهمیت نازل- مصرف‌کنندگان اروپایی، موز کشورهای آمریکای لاتین را مصرف کنند یا دریای کارائیب را - به سمت یک جنگ تجاری بروند. اگر چه موز تجارت بزرگی است ولی ریشه‌های

۱ - Chiquita

۲ - Dole

اصلی بحث بسیار فراتر از موز و مزارع آن می‌باشد.

از چشم انداز اتحادیه اروپا، حجم عظیمی موز برای واردات وجود دارد و مسأله اصلی توانایی اتحادیه اروپا در کنترل ورود کالا به درون مرزهای خویش - بحث حاکمیت و خودمختاری - می‌باشد. نظام اتحادیه اروپا در رابطه با موز آزمونی می‌باشد مبنی بر این که آیا اتحادیه اروپا توانایی دنبال نمودن سیاست‌های تأمین غذایی خویش را در چارچوب موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی دارد؟^(۲۱) این موضوع برای اتحادیه اروپا - که در آن سوء ظن فراوانی نسبت به غذاهای تغییر یافته و گوشت‌های پرهورمون وجود دارد - بسیار مهم می‌باشد اگر اتحادیه اروپا امروز نتواند جلوی واردات موزهای آمریکای لاتین را بگیرد، فردا چگونه می‌تواند جلوی واردات سایر مواد غذایی را بگیرد. امروز موز فردا گوشت پرهورمون بعد چی؟

سایر تحلیل‌گران استدلال می‌کنند که موضع اتخاذ شده توسط آمریکا به ویژه حکومت کلینتون بیشتر از دغدغه‌های سیاسی داخلی این کشور منتج می‌گردد و ارتباط کمی با تجارت و یا اتحادیه اروپا دارد. از این دیدگاه جنگ موز تنها پیامد موقعیت اقتصادی سیاسی داخلی ایالت متحده می‌باشد. تصادفی نیست که به عنوان مثال جنگ موز در دوران استیضاح کلینتون در کنگره به بالاترین سطح خود رسید. احتمالاً حکومت کلینتون از موز برای کسب حمایت عمومی از طریق نمایش رئیس‌جمهوری مقتدر با موضعی قاطع در دوران استیضاح استفاده نمود. کلینتون که در ۱۹۹۷ میلادی نیز نتوانسته بود در برابر اقتدار کنگره برای به انجام رساندن موافقتنامه‌های تجاری بایستد، در این زمان برای نمایش برخوردی قاطع در راستای منافع آمریکا در این مناقشات تجاری، تحت فشار زیادی قرار داشت.^(۲۲) علاوه بر این مشهور است که رئیس چیکوتا - کارل لیندر^۱ - کمک‌های فراوانی را به صاحب‌منصبان واشنگتن ارائه نموده است. کارل لیندر معمولاً به عنوان یک رایزن مؤثر به حساب می‌آید.^(۲۳) شاید سیاست‌های آمریکا در رابطه با موز ارتباط بیشتری با مبارزات مالی داشته باشد تا تجارت یک میوه گرمسیری.

مناقشه موز همچنان موردی است که منافع تجاری و سیاسی یک ملت با اعمال سایر دولت‌ها و یا الزامات اقتصاد سیاسی بین‌الملل در تعارض قرار می‌گیرد. منتفی شدن واردات موز یا گوشت به اتحادیه اروپا باعث برقراری و یا به هم خوردن تعادل تجاری آمریکا و اتحادیه اروپا نمی‌شود، اما به این دلیل که تجارت به موضوع امنیت پیوند می‌خورد حتی موضوعات نسبتاً کم‌اهمیتی چون

۱ - Carl Linder

موز می‌توانند اهمیت نمادین عظیمی داشته باشند و یا رویه‌ای را ایجاد کنند که سرانجام تأثیر مهمی خواهد داشت.

مرکانتالیسم به عنوان مدیریت اقتصادی

دولت‌گرایی

تحول دیگری که به توسعه سیاست‌های نئومرکانتالیستی کمک نمود دولت‌گرایی بود. چون دولت‌ها بر فعالیت‌های اقتصادی و نیروهای محرکه بازار به درجاتی تأثیر دارند لذا ترتیبات سیاسی بنیان‌هایی می‌باشند که بازارهای داخلی و بین‌المللی بر اساس آنها عمل می‌کنند. دولت‌گرایی به تداوم و تشدید تمایل اولیه دولت‌ها برای وابسته نمودن سیاست‌های اقتصادی به اهداف سیاسی معطوف است. دولت‌های کمونیستی به این ایده‌آل نزدیک‌ترینند. در اقتصادهای نسبتاً باز، دولت به بازار آزادی عمل زیادی برای تعیین قیمت کالا می‌دهد در مقابل در اقتصادهای نسبتاً بسته، دولت به شدت بازار را محدود می‌نمایند و قیمت‌ها را بر اساس اهداف ایدئولوژیک یا ناسیونالیستی خود تعیین می‌کند.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی در همه جا دولت‌ها به طور روز افزونی مسئولیت فراهم آوردن ثروت و رفاه را برای شهروندان خود تقبل نمودند. دولت‌های صنعتی به منظور مدیریت بهتر اقتصاد خرد و کلان، کمتر مایل بودند که نیروهای محرکه بازار، اهداف دولت را تعیین کرده و میزان برنامه‌های اجتماعی آنها را شکل دهند. سیاست‌های مالی، پولی و تجاری حمایتی در واکنش به تقاضای گروه‌های داخلی و همچنین وابستگی اقتصادی بین‌المللی رو به رشد، افزایش یافت. بسیاری از دولت‌ها بیش از هر زمان دیگری خود را مجبور به اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات نئومرکانتالیستی به منظور محافظت از اقتصاد ملی و برخی صنایع مشخص می‌دیدند. بسیاری از این صنایع شمار زیادی از کارگران را استخدام نموده و موقعیت استراتژیکی در اقتصاد کشور داشتند. این صنایع سلاح‌های نظامی و یا سایر کالاهایی را تولید می‌نمودند که بسیاری از دولت‌ها مایل نبودند برای تهیه آنها به واردات از کشورهای دیگر وابسته باشند. علاوه بر این در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بجز برخی از کشورهای تازه صنعتی شده که مدل رشد صادرات محور ژاپن را اتخاذ نمودند، سایر ملل در حال توسعه مجموعه‌ای از اقدامات حمایتی را در پاسخ به فشارهای داخلی فزاینده بر حکومت به منظور مدیریت اقتصادی دنبال نمودند.

جهانی شدن و مرکانتالیسم تدافعی

این عبارت که ما در عصر جهانی شدن زندگی می‌کنیم، امروزه تبدیل به یک کلیشه شده است.

مطمئناً در سال‌های اخیر اقتصاد سیاسی بین‌الملل (محصول پیوندهای دولت-ملت‌ها) بیش از پیش تبدیل به اقتصاد سیاسی جهانی شده است (که پیوندها فراتر از مرزهای دولت می‌باشد). دور از انتظار نیست که برخی از مرکانتالیست‌ها جهانی شدن اقتصادی را تهدیدی امنیتی ارزیابی می‌کنند که به طور بالقوه‌ای تهدیدی برای حاکمیت بنیادین دولت-ملت می‌باشد.^(۲۴) همان طور که قبلاً اشاره کردیم بازارها ماهیتاً تمایل دارند که در یکدیگر ادغام شوند و از طریق تقسیم جهانی یا بین‌المللی نیروی کار، کارآمدی و بهره‌وری بالاتری ایجاد نمایند. با این حال این امر وابستگی متقابل ایجاد می‌کند که غالباً به عنوان تهدیدی امنیتی برای دولت‌ها تلقی می‌گردد. این یک دوراهی پیچیده می‌باشد. چیزی که از نظر اقتصادی کارآمد می‌باشد ممکن است در برخی مواقع توانایی دولت را در محافظت از امنیت اقتصادی تهدید نماید.

چگونه دولت‌ها می‌توانند در حالی که کارایی‌های جهانی شدن را تسهیل می‌کنند اثرات مخرب آن را محدود نمایند؟^(۲۵) یکی از پاسخ‌ها می‌تواند مرکانتالیسم تدافعی باشد. مرکانتالیسم تدافعی به دنبال محافظت از منافع ملی در مقابل توسعه جهانی بازارها بیش از اعمال بدخواهانه سایر ملل می‌باشد. تفاوت میان مرکانتالیسم تدافعی و سایر انواع مرکانتالیسم بیشتر به مقاصد آنها برمی‌گردد تا به اشکال آنها. در عمل بیان تفاوت میان سیاست تدافعی که برای حفاظت از صنایع داخلی در مقابل اثرات منفی جهانی شدن طراحی شده و سیاست تهاجمی که برای کسب سهام بازار از رقبای خارجی طراحی شده، مشکل می‌باشد. هم دولت‌های بدسرشت و هم تدافع‌گرا محصولات بومی را بر صنایع و رقبای خارجی ترجیح خواهند داد.

جاسوسی صنعتی

پس از پایان جنگ سرد، جاسوسی - حرفه جمع‌آوری اطلاعات مخفی و خبرگیری - بر خلاف انتظار بسیاری محو نگردید بلکه تمرکز آن از امنیت نظامی به امنیت اقتصادی تغییر جهت یافته است. در هنگامی که ملل دنیا خود را درگیر یک رقابت اقتصادی نفس‌گیر در اقتصاد سیاسی بین‌المللی که مشخصه عمده آن وابستگی متقابل اقتصادی است می‌یابند، بسیاری از ملل صنعتی به جاسوسی صنعتی به عنوان تاکتیک دیگری برای دولت‌ها و کارخانجات به منظور کسب اطلاعات و فن‌آوری می‌نگرند.

پایان جنگ سرد باعث ایجاد تعداد زیادی از آژانس‌ها و نهادها در غرب و شوروی سابق گردید که شبکه‌های ارتباطی خبره‌ای را برای جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات در اختیار دارند. تعدادی

از مشاغل عمدتاً در کشورهای صنعتی ایجاد شده‌اند که به طور تخصصی به خبرگیری، جاسوسی و خدمات امنیتی برای حکومت‌ها و صاحبان صنایع می‌پردازند.

دفتر بازرسی دولت فدرال (FBI) در حال بررسی مواردی از سرقت اطلاعات و دانش آمریکا در زمینه روبات، مواد دیرگداز، سرمایه‌های پیشرفته و بیوژنتیک توسط سرویس‌های جاسوسی خارجی می‌باشد. (۲۶) FBI تخمین می‌زند که تنها در رابطه با آمریکا، حدود ۵۰ کشور به جاسوسی اقتصادی می‌پردازند بیست کشور از این تعداد شامل ژاپن، فرانسه، انگلستان، کانادا، آلمان، کره جنوبی، سوئد و اسرائیل جزو متحدان آمریکا محسوب می‌گردند. در رابطه با آلمان، ژاپن، کره جنوبی و فرانسه موضوع از این هم جالب‌تر است زیرا سازمان‌های اطلاعاتی این کشورها با کمک دولت ایالت متحده آمریکا ایجاد گشته است. ادوین فرامن^۱ تخمین زده است که ارزش اطلاعاتی که هر ساله مورد سرقت قرار می‌گیرد بین ۲۴ تا ۱۰۰ بلیون دلار است (فرامن، ۱۹۹۷: ۳۱۸-۳۰۳).

فرامن به توصیف برخی از اقدامات جاسوسی کشورها می‌پردازد. مدیریت کل امور خارجی فرانسه (معادل CIA در آمریکا) به قرار دادن میکروفن‌های مخفی در پروازهای ایرفرانس از نیویورک به پاریس مشهور است. اگرچه فرانسه یکی از جدی‌ترین و سخت‌گیرانه‌ترین قوانین را در زمینه سوءاستفاده از اطلاعات شخصی دارد، با این حال سرویس‌های اطلاعاتی این کشور چندان در برابر این قوانین پاسخگو نمی‌باشند. سازمان تجارت خارجی ژاپن که اداراتی در ۵۹ کشور جهان دارد همراه با وزارت صنایع و تجارت بین‌الملل، هدایت بسیاری از نمایندگی‌ها را برای جمع‌آوری اطلاعات اقتصادی از کشورهای دیگر به عهده دارد. ژاپن علاوه بر این، یک مدرسه جاسوسی اقتصادی نیز دارد. چین نیز بر نوع مشابهی از خبرگیری تمرکز می‌نماید. علاوه بر این، این کشور در استفاده از دانشجویان و اساتید به منظور نفوذ نمودن در شرکت‌ها و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی و ... نیز مشهور است. (۲۷) چین سه نهاد را برای هدایت نمودن فعالیت‌های خبرگیری تأسیس نموده است و در نهایت آلمان، حجم قابل توجهی از زمان و هزینه را برای جاسوسی کامپیوتری - از طریق دسترسی داشتن به پایگاه‌های کامپیوتری سایر ملل و کارخانجات و ... - صرف می‌نماید. آلمان‌ها یک مدرسه سرقت اطلاعات کامپیوتری نیز در فرانکفورت در اختیار دارند.

تنها برخی از اعمالی که حکومت‌ها (از جمله آمریکا) به واسطه انجام آنها برای جمع‌آوری اطلاعات در مظان اتهام قرار گرفته‌اند عبارتند از استراق سمع الکترونیکی، قرار دادن میکروفن مخفی در تسهیلات هتل و پروازهای مدیران شرکت‌های بزرگ و معتبر مانند بوئینگ، BMI، NCR، Instrument Texas، تلاش در جهت رشوه دادن به بازرگانان و مدیران آمریکایی از طریق روسپی‌های آموزش دیده، رخنه نمودن در مقامات کنگره و حتی کاخ سفید، سازماندهی شبکه‌های جاسوسی توأم با عملیات اطلاعاتی و جاسوسی نظامی، به خدمت گرفتن جاسوسان در نیروهای مسلح آمریکا و در نهایت کنترل و واریسی شبکه‌های «اطلاعات پایه» شرکت‌های عظیم. اکثر کارشناسان جاسوسی صنعتی تخمین می‌زنند که حدود ۷۵ درصد اطلاعات بازرگانی به راحتی از طریق کامپیوترها، مقالات و تحقیقات یا ژورنال‌های تجاری، قابل دسترسی می‌باشند. در عصر اطلاعات، اطلاعات ناچیزی وجود دارد که رقیب نتواند از طریق کامپیوتر کشف کند.^(۲۸) از طرف دیگر بسیاری از شرکت‌ها موفق به خنثی نمودن تلاش‌های جاسوسان و برنامه‌های مخفی آنها با استفاده از روش‌های ضد جاسوسی گشته‌اند؛ مانند پر کردن جوازهای ثبت غلط برای اختراعات^۲ برای مقابله نمودن با تلاش‌های دولت‌ها و صاحبان صنایع برای دستیابی به اطلاعات سری، ملل دنیا شماری از اقدامات را اتخاذ نموده‌اند. در ایالات متحده آمریکا نه نهاد فدرال با اقتدار کامل برای رسیدگی کردن به جاسوسی اقتصادی فراهم آمده است. در ۱۹۹۶ میلادی کنگره آمریکا قانون جاسوسی اقتصادی را تصویب نمود که به موجب آن سرقت اسرار تجاری جرم محسوب می‌گردد. سایر کشورها نیز اقدامات مشابهی را اتخاذ نموده‌اند. فرامان همچنین تخمین می‌زند که در سال ۱۹۹۵ بیش از ۷۰۰ نهاد ضد جاسوسی درگیر جاسوسی‌های اقتصادی گشتند.^(۲۹)

پس از پایان جنگ سرد، رقابت‌های اقتصادی بیش از مسایل سنتی امنیت در کانون منازعات بین‌المللی قرار گرفته است. تا زمانی که ملت‌ها نگران امنیت نظامی، اقتصادی، اجتماعی و یا فرهنگی خود می‌باشند، سیاست‌های مرکانتالیستی باقی خواهد ماند.

نتیجه

در میان رویکردهای تئوریک که معمولاً برای تبیین اقتصاد سیاسی بین‌الملل به کار می‌روند -

۱ - Data Base

۲ - False Patents For Inventions

لیبرالیسم، مرکانتالیسم و ساختارگرایی - مرکانتالیسم قدیمی‌ترین و احتمالاً قوی‌ترین رویکرد می‌باشد. اگر لیست (فردریک لیست) هنوز در قید حیات بود، احتمالاً استدلال می‌نمود که تا زمانی که دولت‌ها منبع نهایی اقتدار سیاسی می‌باشند، اقتصاد و بازارها نمی‌توانند از اثرات سیاست و دولت منفک باشند، از دولت‌ها انتظار می‌رود که از اقتصاد به عنوان وسیله‌ای برای تولید ثروت و قدرت بیشتر استفاده نمایند.

فردریک لیست همچنین احتمالاً استدلال می‌نمود که تجارت آزاد یک افسانه است. تا زمانی که دولت‌ها وجود دارند، آنها اولویت اول خود را امنیت ملی و استقلال که شامل امنیت اقتصادی و استقلال اقتصادی می‌باشد، تعیین می‌کنند. همه ما حتی مللی مثل بریتانیای قرن نوزدهم یا آمریکای قرن بیستم که از تجارت آزاد دفاع می‌کنند، مرکانتالیست هستیم. لیست می‌گوید که این ملل تنها در شرایطی تجارت آزاد را توسعه می‌دهند که انجام این کار منافع ملی آنها را تقویت کند. برآمدن نئومرکانتالیسم، گواه دقیقی است که دولت‌ها زمانی که تجارت آزاد به نفع آنها می‌باشد، به آن علاقمند هستند و زمانی که تجارت آزاد به نفع آنها نمی‌باشد، به سیاست‌های حمایتی روی می‌آورند.

بعد از جنگ جهانی دوم به دلیل وابستگی متقابل فزاینده ملت‌ها و جهانی شدن اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مسئولیت‌ها و اهداف معطوف به حفظ و افزایش قدرت و ثروت ملت فزونی گرفته است.^(۳۰) هنر سیاست‌ورزی اقتصادی یک وظیفه پیچیده باقی می‌ماند که هم سیاستمداران و هم دانشگاهیان را مبهور می‌کند. هر چه دولت‌ها و صنایع بومی بیشتر به منابع خارجی درآمد و بازارهای خارجی وابسته شوند، احساس آسیب‌پذیری آنها در مقابل تحولات اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیز بیشتر می‌گردد. هر کجا که دولت‌ها تلاش نموده‌اند تا اقتصاد خرد و کلان خود را بهتر مدیریت کنند، سیاست‌های مالی، پولی و حمایتی فزونی یافته است. مرکانتالیسم پراگماتیک (عمل‌گرا) یک واقعیت در زندگی می‌باشد. به این دلیل است که رویکرد مرکانتالیستی اینقدر مهم تلقی می‌گردد.

سؤالات به منظور بحث و بررسی

۱) در مرکزیت هر یک از رویکردهای IPE یک تفکر بنیادی وجود دارد. ایده اساسی مرکانتالیسم چیست؟ توضیح دهید که این ایده اصلی چگونه در دوره تاریخی مرکانتالیسم، فلسفه مرکانتالیسم و سیاست‌های مرکانتالیستی آشکار می‌گردد.

۲) مرکانتالیسم در محیط‌های مختلف IPE تغییر و تحول نموده است؟ به طور خلاصه توضیح

- دهید که چرا و چگونه اشکال مختلف مرکانتالیسم - مرکانتالیسم کلاسیک، نئومرکانتالیسم و مرکانتالیسم تدافعی - با هم متفاوتند؟
- ۳) تفاوت میان مرکانتالیسم بی‌آزار (خوش‌سرشت) و بدسرشت از منظر تئوریک در چیست؟ تفاوت‌های آنها در عمل چیست؟ توضیح دهید.
- ۴) چگونه برای یک دولت میسر و ممکن است که به طور همزمان هم عضو سازمان تجارت جهانی که تجارت آزاد و بازارهای آزاد را توسعه می‌دهد باشد و هم به شرکت‌های داخلی به منظور افزایش توان رقابتی در مقابل تولیدکنندگان خارجی یارانه دهد؟
- ۵) با این جمله موافقید یا مخالف: در جهان امروز، امنیت اقتصادی بیش از امنیت نظامی در معرض تهدید است؟ توضیح دهید.
- ۶) آیا جهانی شدن اقتصادی یک تهدید است؟ خلاصه‌ای از اثرات بالقوه مثبت و منفی یک نظام اقتصادی جهانی‌تر را بیان نموده و مبنایی برای بحث خود ارائه دهید.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای مثال مقوله «مرکانتالیسم» را در اثر زیر ملاحظه کنید:
- Randy Epping(1992),A Beginner's Guide to the World Economy (New York:Vitage Books), P139
- ۲- البته باید تأکید کرد که ملت‌ها به میزان متفاوتی از این عوامل احساس تهدید می‌کنند.
- ۳- برآمدن دولت ملت بسیار نایکدست بود. ونیز در قرن پانزدهم یک دولت ملت بود در حالی که آلمان و ایتالیا تا نیمه دوم قرن نوزدهم به صورت موجودیت‌های ملی که امروزه می‌شناسیم، یکپارچه نشده بودند.
- ۴- مفاهیم ملت و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) محور مطالعه کلاسیک هانس کوهن و هوبسبام می‌باشد.
- Kohn, Hans (1994).The Idea of Nationalism (New York:Macmillan)
- Hobsbawm,E.J (1992).Nation and Nationalism Since1780.2d.ed. (Cambridge: Cambridge University Press)
- ۵- تعریف کلاسیک دولت به ماکس وبر تعلق دارد که بر کیفیات قانونی و اداری تأکید می‌کند. اثر زیر را ملاحظه کنید:

Weber, Marx (1947) , The Theory of Social and Economic Organization (New York:Free Press), p .156.

- ۶- در چارچوب تفکر رئالیستی چندین زیرشاخه وجود دارد. دو نمونه از کارهای کلاسیک در این زمینه عبارتند از

Morgenthau, Hans (1984).Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace (New York:Alfred Knopf)

Waltz, Kenneth (1979). Theory of International Politics (Reading, MA: Addison-Wesley)

۷- برای مشاهده جزئیات مطالعات هامیلتون اثر زیر را ملاحظه کنید

Hamilton, J.C (1851). The Work of Alexander Hamilton (New York: C.S. Francis & Company).

۸- مباحث جان مینارد کینز را در فصل سوم و اندیشه‌های لنین را در فصل چهارم ملاحظه کنید.

۹- کنت والتز استدلال می‌کند که در حقیقت میزان وابستگی متقابل بعد از جنگ جهانی اول بیش از دهه هفتاد بوده است. ملاحظه کنید:

Waltz, Kenneth (1979). Theory of International Politics (Reading, MA: Addison-Wesley), pp.141-143.

بر اساس برخی از معیارها میزان وابستگی متقابل در اواخر قرن نوزدهم به نقطه‌ای رسید که هنوز از آن پیش تر نرفته‌ایم.

۱۰- البته این تصمیم به طور طعنه آمیزی شرکت‌های اتوموبیل سازی را بر انگیخت تانمونه‌های جدیدی از ماشین‌های باربری، مینی وان و ماشینهای نقلیه با کاربری ورزشی طراحی و بازاریابی کنند که تحت پوشش الزامات میزان مصرف سوخت قرار نمی‌گیرند. امروزه در آمریکا پر فروش‌ترین وسیله نقلیه، ماشین‌های باربری (Truck) می‌باشند. این امر شاید پیامد ناخواسته سیاست نئومرکانتالیستی اوپک در دهه ۱۹۷۰ باشد.

۱۱- برای مشاهده جزئیات وابستگی و وابستگی متقابل اثر زیر را ملاحظه کنید:

Keohane, Robert and Nye, Joseph.S (1977). Power and Interdependence (Boston: Little, Brown).

۱۲- ملاحظه کنید:

“Spying Charges Against Beijing Are Spelled Out by House Panel” New York Times, 26 May 1999, p. A1.

۱۳- ملاحظه کنید:

“Lax Monitoring Let China Improve Missiles, Panel Says” New York Times, 7 May 1999, P. A19.

۱۴- ملاحظه کنید:

“Suspect in Loss of Nuclear Secrets Unlikely to Face Spying Charges” New York Times, 15 June 1999, p. A1.

۱۵- ملاحظه کنید:

“Citing Security. U.S. Spurns China on Satellite Deal” New York Times, 23 February 1999, p. A1.

۱۶- برای مثال اثر زیر را ملاحظه کنید:

Johnson, Chalmers (1984). “Introduction: The Idea of International Policy”, in his The Industrial Policy Debate (San Francisco, CA: ICS Press), pp 3-26.

۱۷- برای مثال اثر زیر را ملاحظه کنید:

Prestowitz, Clyde(1988).Training Places:How We Allowed Japan to Take the Lead (New York:Basic Books)

۱۸- برای مثال اثر زیر را ملاحظه کنید:

Zysman John, and Tyson Laura (1983).American Industrial in International Competition: Government Policies and Corporate Strategies(Ithaca, NY:Cornell University Press)

مشاور تجاری کلیتون لورا تیسون در جای دیگری استدلال نمود که در یک محیط بین‌المللی که دولتها به طور روزافزون و تعمدی اقداماتی را به منظور بالا بردن مصنوعی قدرت رقابت پذیری صنایع خود به کار می‌گیرند، ایالات متحده نیز باید به این اقدامات دست زند زیرا به نظر می‌رسد که صنایع آمریکا بدون کمک دولت به سختی قابلیت رقابت پذیری خواهند داشت. ملاحظه کنید:

“As Economic Snipe, Adviser Gets to Work, ” New York Times,15 March ,1993, p. A8.

۱۹- اگر چه خود ایالات متحده موز تولید نمی‌کند ولی شرکت‌های Chiquita Brands International و Dole Food به عنوان شرکت‌های آمریکایی قلمداد می‌شوند.

۲۰- ملاحظه کنید:

“Banana Talks with Europe Turn Nasty ” New York Times, 26 January 1999, p.c.6.

۲۱- از آن رو که اتحادیه اروپا از ۱۵ کشور تشکیل شده است، برای بسیاری از آنها موز یک موضوع مرتبط با حاکمیت ملی است.

۲۲- ملاحظه کنید:

“Market Disputes:Trade Goes Bananas” Financial Times, 26 January 1999, p.19.

۲۳- همان منبع.

۲۴- برای مثال ملاحظه کنید:

Wade, Robert (1996). ”Globalization and Its Limitz : Report of the Death of the National Economy are Greatly Exaggerated, ” in Suzanne Berger and Ronald Dore, eds. National Diversity and Global Capitalism (Ithaca, NY:Cornell University Press), pp.60-88.

۲۵- برای مطالعه یک مقاله بحث انگیز که به این بحث می‌پردازد، این اثر را ملاحظه کنید:

Kapstein,Ethan (1996). ”Workers and the World Economy, ”Foreign Affairs 75(May / June, 1996), pp.16-37

۲۶- ملاحظه کنید:

“Cold War Spies Turn Their Skills to Corporate Data ” Seattle Times, 13 june 1993.

۲۷- برای مطالعه توصیفی دقیق برخی فرآیندها و سازمانهای جمع آوری اطلاعات ملی به اثر فرامان تحت عنوان جاسوسی اقتصادی مراجعه کنید.

۲۸- جاسوسی های جنگ سرد

۲۹- به اثر فرامان «جاسوسی اقتصادی» مراجعه شود.

۳۰- برای مطالعه بحثی پرمایه درباره مشکلات سیاست ورزی اقتصادی این اثر را ملاحظه کنید:

Baldwin, David A (1985). *Economic Statecraft* (Princeton, NJ:Princeton University Press).

منابع:

- 1- Fallows , James (1994), *Looking at the Sun*, New York : Pantheon.
- 2- Fraumann, Edwin (1997), *Economic Espionage : Security Missions Redefined*, Public Administration Review 57.
- 3- Gilpin, Robert (1987), *The Political Economy of International Relations* , Princeton, NJ:Princeton University Press.
- 4- Hamilton , Alexander (1991) , *Report on Manufacturers, in George T.Crane and Abla Amawi, The Theoretical Evolution of International Political Economy : A Reader* ,New York : Oxford University Press.
- 5- Heilbroner, Robert (1996), *Teaching from the Worldly Philosophy* , New York : W.W. Norton.
- 6- List , Friedrich (1966), *The National System of Political Economy*, New York : Augustus M.Kelley.
- 7- Reich, Robert (1991), *The Work of Nations* , New York :Knopf.
- 8- Roll, Erich (1956), *A History of Economic Thought* , Upper Saddle River , NJ :Prentice Hall.
- 9- Thurow, Lester (1991). *Head to Head:The Coming Economic Battle Among Japan, Europe, and America* , New York : William Morrow.
- 10- Viner, Jacob (1948), *Power versus Plenty as Objectives of Foreign Policy in the Seventeenth and Eighteenth Centuries*, World Politics 1.